

ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن

□ از: دکتر محمدعلی خنجی

بخش دهم

خود گرفت؟- با پدید آمدن مالکیت فردی، سایر حقوق و اختیارات مارک در زمینه های اقتصادی، قضائی، اجتماعی و سیاسی با همه وسعت و عظمت خود همچنان تا سالیانی مدید پابرجا ماند. «مارک» اساس حیات قومی ژرمنیان را تشکیل می داده است و سازمان آن در طول سده ها، نمونه و الگو برای جمیع بنیادهای روستائی و شهری بوده است. رسوخ مارک در شتون زندگی ملت آلمان تا آنجا بوده است که حتی سازمانهای فتودالی و تشکیلات شهری و اتحادیه های صنفی قرون وسطائی (کورپوراسیونها) نیز بر همان اساس و از روی الگوی مارک تشکیل یافته است. کورپوراسیون چیز دیگری جز یک مارک شهری نیست. با آنکه مارک سرانجام به علل اقتصادی نابود گردید، معهدا آثار پراکنده آن حتی تا اواخر قرن نوزدهم در گوشه و کنار اروپای غربی هنوز به چشم می خورد.

«مارک»

(سپتامبر ۱۸۸۲)

مالکیت اشتراکی زمین و ترکیب سازمانی قوم بر اساس روابط خویشاوندی، دو امر طبیعی است که تاریخ عتیق جمیع اقوام بر آن بنا شده است. ژرمنیان، تقسیم قوم به قبایل و تیره ها و دودمانها را از آسیا با خود داشتند. ترتیب استقرار در سرزمینهای متعلق به رم و نحوه وضع ید بر اراضی اروپا به تبع همان تقسیم بندی قوم به سلسله مراتب قرابت و بر همان مبنا صورت گرفت. «جماعت» و «مالکیت جماعتی زمین» در میان ژرمنی ها در سالهای نخستین اقامت در اروپا چگونه بود؟ تقسیم ادواری زمین بین خانواده های کشاورز چگونه انجام یافت و پس از ترك تقسیم مذکور و تبدیل «تصرف ادواری» به «مالکیت خصوصی»، مارک چه صورتی به

امرار معاش می کند، کارگران سوسیالیست - و به توسط آنها، دهقانان - باید منشأ مالکیت ارضی کوچک یا بزرگ فعلی را بشناسند. مالکیت اشتراکی قدیم را باید نقطه مقابل فقر و فلاکت کنونی کارگران و رقیب خرده کشاورزان و امدار دانست؛ مالکیتی که تمام انسانهای آزاد در دوران قدیم می توانستند آنرا حقیقتاً به منزله یک «وطن»، به منزله یک ملك مشاع آزاد و موروثی تلقی نمایند. به این ملاحظه است که من از نظام کهن ارضی در سرزمین ژرمنی، یک تصویر تاریخی به صورت طرحی ساده ترسیم می نمایم. از آن تنظیمات اساسی در ایامها نیز هنوز آثار مختصری مشهود است، ولی در سراسر دوره قرون وسطی، بنیاد مذکور مبنا و سرمشق برای تمام ترکیب بندی اجتماع بوده است و نه تنها در زندگی خلق آلمان، بلکه در حیات مردم شمال فرانسه و انگلستان و اسکاندیناوی نیز رسوخ داشته است. و با این همه، آن بنای اساسی چنان از نظرها محو گردید که تنها در ایام اخیر «ماورر»

رساله مختصر «مارک» در میان آثار مختلف واضعان نظریه «وجه تولید آسیائی»، موقع و اهمیت خاصی را حائز است و بخصوص از نظر موضوع بحث ما یعنی بررسی تاریخ شرق، بسیار مفید و الهام بخش و راه گشا و در نوع خود کم نظیر و شاید بی نظیر است. نظر به اهمیت رساله، تمام متن آنرا (باستثنای چهار صفحه آخر که مربوط به تحولات طریقه مالکیت ارضی در آلمان از قرن هیجدهم به بعد است) در اینجا نقل می کنیم. خوانندگان با یکبار مطالعه سطور زیر، اهمیت نکات مورد بحث را به خوبی درک خواهند کرد:

مارک

در کشوری نظیر آلمان که درست یک نیمه جمعیت هنوز از فلاحت

آمده اند. ولی بر فراز این اتحادیه‌ها - لاقل در اعصار اولیه - بازهم اتحادیه‌های بزرگتری مرکب از «صده» و «خطه» قرار داشته‌اند و بالاخره در بدو امر از تمامی قوم برای اداره زمینهایی که در تملک مستقیم آن بوده و همچنین برای اعمال نظارت فائده بر مارکهای وابسته و مستقر در قلمرو سرزمین قوم، یک اتحادیه بزرگ مارک تشکیل می‌یافته است.

به نظر می‌رسد پیش از آنکه امپراتوری فرانکها سرزمینهای آلمان واقع در مشرق رودراین را مطیع و منقاد خود گرداند، مرکز ثقل مارک در «خطه» قرار داشته است. ظاهراً «خطه»، اتحادیه مارک به معنی اخص را در برمی‌گرفته است؛ زیرا با قبول مطلب فوق است که می‌توان توضیحی برای این موضوع به دست آورد که چگونه این همه مارکهای بزرگ قدیمی، به هنگام تقسیم رسمی سرزمین امپراتوری، دوباره به شکل تقسیمات قضائی ایالتی ظاهر می‌گردند. ولی اندکی بعد تجزیه این مارکها به قطعات کوچک آغاز می‌یابد. معهداً در «حقوق امپراتوری» مربوط به قرن سیزدهم یا چهاردهم، این قاعده که هر مارک شش یا دوازده دهکده را شامل باشد، همچنان به عنوان یک اصل پذیرفته شده است.

در عصر سزار، لاقل قسمت عمده‌ای از ژرمنیان و بخصوص قوم «سوئو» (Suèves) که هنوز در مقرهای ثابت سکنی نگزیده بودند، زمین را به طریق اشتراکی کشت و زرع می‌کرده‌اند. نحوه کار آنها - که از قیاس با سایر اقوام معلوم می‌گردد - به ترتیب زیر بوده است: تیره‌هایی که شامل تعدادی خانواده با خویشاوندی نزدیک بوده‌اند، در زمینی که به آنها اختصاص می‌یافته و هر ساله عوض می‌شده است، به کشت و زرع می‌پرداخته‌اند و محصولات را بین خانواده‌ها تقسیم می‌کرده‌اند. ولی به هنگامی که «سوئوها» در اوایل عصر میلادی، در مقرهای جدید سکنی گزیدند، این طریقه عمل به زودی پایان پذیرفت. لاقل تاسیت (یکصد و پنجاه سال بعد از سزار) جز بهره برداری از زمین بوسیله خانواده‌های مبتنی بر زناشویی، طریقه دیگری را تشخیص نمی‌دهد. ولی این خانواده‌ها نیز زمین زراعتی را فقط برای مدت یکسال در اختیار داشته‌اند و هر ساله به یک تقسیم‌بندی جدید اقدام می‌شده و رسدها تغییر می‌یافته است.

این کار چگونه صورت می‌گرفته است؟ ما حتی در این ایام نیز می‌توانیم طریقه اجرای آنرا در سواحل رود «موزل» (Moselle) و در «هوخاله» (Hochwald)^۲ در [واحدهایی] که «گهوفرشافت» (Gehöferschaften) نامیده می‌شوند مشاهده نماییم. در اینجا دیگر تقسیم‌بندی تمام اراضی حیات‌شده - مزارع و مرغزارها - را هر سال یکبار تغییر نمی‌دهند، بلکه هر سه، شش، نه، یا دوازده سال یکبار به این کار مبادرت می‌ورزند و آنرا برحسب وضع سطح خاک و حاصلخیزی آن به تعدادی کشت‌خوار و مفروزه (Gewann) تقسیم می‌نمایند؛ و آنگاه مجدداً هر مفروزه را متناسب با تعداد صاحبان حق در جماعت، به قطعات مساوی و کم عرض تقسیم می‌کنند. این رسدها بین ذوی‌الحقوق قرعه‌کشی می‌شود. ترتیب کار در بدو امر چنان بود که هر یک از اعضاء در هر مفروزه یعنی در هر قسمت از اراضی با وضع و حاصلخیزی معین، یک قطعه با مساحت مساوی به دست می‌آورد.

توانست اهمیت واقعی آنرا مجدداً مکشوف گرداند.

تاریخ عتیق تمام یا تقریباً تمام اقوام، تابعی از دو امر طبیعی است: [۱] ترکیب سازمانی قوم بر پایه روابط خویشاوندی و [۲] مالکیت اشتراکی زمین. در مورد آلمانیها نیز وضع بر همین منوال بوده است. آنها سازمان‌بندی بر اساس قبایل، دودمانها و تیره‌ها را با خود از آسیا آورده بودند. ژرمنیها حتی در عصر رومیان نیز گروههای جنگی خود را به نحوی تشکیل می‌دادند که خویشان نزدیک همواره شانه بشانه یکدیگر قرار داشته باشند. ترتیب تصرف و وضع ید بر سرزمینهای جدید واقع در مشرق رودراین و شمال دانوب نیز، به تبع همان نحوه ترکیب‌بندی و بر همان اساس صورت گرفت. هر قبیله نه بطور اتفاقی یا از روی میل و هوس، بل - همانطور که «سزار» بالصراحه نشان می‌دهد - برحسب درجه قرابت نسب بین اعضای قبیله، در محل جدید خویش مستقر گردید. به گروههای نسبتاً بزرگ که با روابط خویشاوندی نزدیک، به یکدیگر پیوند داشتند یک «بخش» واگذار می‌شد؛ در «بخش» نیز به نوبه خود تیره‌های مختلفی که شامل تعدادی خانواده بودند مستقر می‌شدند و هر تیره در یک «دهکده» سکونت می‌گزید. از چندین دهکده خویشاوند، یک «صده»^۱ تشکیل می‌شد. چندین «صده» با هم یک «خطه»^۲ را تشکیل می‌دادند؛ خود قوم عبارت بود از مجموع [ساکنان] خطه‌ها. زمینی که از تملک «دهکده» خارج بود، به «صده» تعلق داشت و آنچه در اختیار «صده» نبود، به «خطه» متعلق می‌گشت و سرانجام زمینهای اضافی موجود - که در اغلب موارد پهنه بسیار وسیعی از اراضی را شامل می‌شد - در ملکیت مستقیم تمامی قوم قرار می‌گرفت. به همین ترتیب است که ما، در سوئد تمام این درجات مختلف تملک اشتراکی را در کنار یکدیگر مشاهده می‌کنیم. [در آنجا] هر دهکده دارای «اموال جماعتی» (بیس آلمنین‌گار - bys almäningar) مخصوص به خود بود؛ به علاوه، هر «صده» (هرادس Hårdas) و هر «خطه» (لندس Lands) به همین سان دارای اموال اجتماعی متعلق به خود بود و در آخر، پادشاه [کنونگ Konung] قرار داشت که به صفت مظهر تمامی قوم، دارای رسدی بود و این رسد شاهانه، «اموال سلطنتی جماعتی» (Konungs almäningar) نامیده می‌شد. ولی تمام این اموال و حتی اموال سلطنتی بدون تمایز «آلمنین‌گار» یعنی اموال جماعتی و «آلمندن» (allmenden) - زمین جماعتی - نامیده می‌شدند. اگر این تنظیمات کهن سوئدی در مورد اموال عمومی (که با تقسیمات ثانوی مشخص خود، متعلق به مرحله بالاتری از تکامل است) روزگاری در آلمان نیز به همان شکل برقرار می‌بوده باشد [باید چنین نتیجه گرفت که] در اندک مدتی از میان‌رفته است. رشد سریع جمعیت سبب شد که در سرزمین بسیار وسیعی که به هر دهکده مجزا اختصاص داده شده بود، یعنی [در قلمرو] هر مارک، دهکده‌های فرعی و وابسته به وجود آید. این دهکده‌ها، با دهکده مادر - دهکده اصلی - بر اساس تساوی حقوق، یا با حقوقی محدودتر، یک «اتحادیه» مارک» (Markgenossenschaft) تشکیل می‌دادند، به نحوی که در آلمان تا قدیم‌ترین دوره که از آن مآخذی در دست است، در همه جا تعدادی - بیش‌و کم زیاد - دهکده‌هایی را مشاهده می‌کنیم که برای بهره‌برداری از زمین متعلق به جماعت، در یک اتحادیه مارک گرد

این ترتیب متداول گشت. در این منطقه، دهکده به مانند دهکده‌های امروزی شامل املاک فردی پراکنده بود که در آن هر ملک از کشتزارهای خاص خود محصور می‌گشت. تغییر متصرفین در مورد این املاک به هیچ‌وجه ممکن نبود و برای «مارک» جز زمینهای غیر مزروع که در اطراف املاک فردی قرار داشت، چیز دیگری باقی نمی‌ماند. وقتی که بعدها حق تملک خانه و ملحقات آن، در اثر انتقال به شخص ثالث کسب اهمیت نمود، متصرفین آن نوع املاک، موقع ممتازی به دست آوردند. به نظر می‌رسد که در بسیاری از دهکده‌هایی که در آن مالکیت اشتراکی مزارع برقرار بوده است، تمایل برای کسب همین امتیاز، افراد را بران داشته است که تقسیم ادواری [زمین] را به حال وقفه درآورند تا در اثر این امر، رسدهای فردی هر یک از اعضا به همان ترتیب، موروثی و قابل انتقال به غیر گردد.

و اما نشانه دومی [که در دست داریم] این است که ژرمنی‌ها، در اثر فتوحات به داخله سرزمین‌های متعلق به رُم کشانیده شدند؛ سرزمینهایی که در آن از قرن‌ها پیش، زمین ملک خصوصی (و بالاتر از آن، مشمول [حقوق] مالکیت رومی یعنی مالکیتی بی قید و شرط) بود؛ سرزمین‌هایی که در آن برای اشغالگران به علت کمی عده، غیرممکن بود که مالکیتی چنان ریشه دار را به نحو کامل از میان بردارند. یک امر بر وجود ارتباط بین «حقوق رُم» از یک طرف و مالکیت فردی موروثی در مورد مزارع و مرغزارها [در میان ژرمنیان] از طرف دیگر - لا اقل در مورد سرزمینهایی که سابقاً متعلق به امپراتوری رُم بوده - گواهی می‌دهد، [و آن اینکه] آثار بازممانده مالکیت اشتراکی زمین زراعی، هنوز به وضوح کامل در ساحل چپ رود راین به چشم می‌خورد، یعنی در سرزمینی که نظیر سایر مناطق بوسیله ژرمنیان مفتوح شده ولی کاملاً به حالت ژرمنی درآمده است [ژرمانیزه شده است]. وقتی فرانکها در قرن پنجم میلادی در این ناحیه مستقر شدند، مالکیت اشتراکی مزارع هنوز برقرار بوده است، زیرا در غیر این صورت امروزه ما نمی‌توانستیم شاهد [واحد‌های معروف به] «گهوفرشافتن» و اموال استقرای در این منطقه باشیم. ولی در اینجا نیز مالکیت خصوصی راه یافت و شکل متفاوتی به خود گرفت. به این دلیل است که در قوانین ساحل نشینان رود [راین] مربوط به قرن ششم میلادی - تا آنجا که مطلب راجع به اراضی زراعی است - منحصرأ از همین طریقه تملک ذکر به میان آمده است. در داخله آلمان نیز چنان که گفتیم، به همین ترتیب زمینهای مورد بهره برداری به ملکیت خصوصی درآمد.

ولی اگر فاتحان ژرمنی مالکیت خصوصی بر مزارع و مرغزارها را پذیرفتند، یعنی در موعد اولین تجدید تقسیم یا اندکی پس از آن (زیرا نمی‌توانسته است جز این باشد) از تجدید تقسیم مذکور صرف‌نظر نمودند، در عوض در همه جا نظام ژرمنی مارک را با مالکیت عمومی بر جنگلها و مراتع و نیز سلطه مارک بر اراضی تقسیم شده را متداول نمودند. نه تنها فرانکها در شمال فرانسه و آنگلو ساکسونها در انگلستان به این ترتیب عمل کردند، بلکه «بورگوندها» در مشرق فرانسه و «ویزیگوتها» در جنوب فرانسه و در اسپانیا، و «استروگوتها» و «لومباردیا» در ایتالیا نیز بر همین طریق رفتند. معجزه در کشورهای اخیر - تا آنجا که اطلاع داریم - آثار سازمان مارک تا عصر ما جز در

در حال حاضر، رسدها در اثر تقسیم و فروش و غیره، نامساوی گشته‌اند، ولی رسد کامل قدیمی به صورت مقیاسی درآمده است که برحسب آن، نیمه‌ها، ربع‌ها، و ثمنیه‌های رسد و غیر آن مشخص می‌شود. اراضی غیرزراعی - جنگلها و مراتع - برای استفاده مشترک در ملکیت عمومی باقی می‌ماند.

همین بنیاد قدیمی است که در مورد اراضی معروف به «اموال استقرای» (Loggüter) در منطقه «پالاتینا»^۱ در ایالت «باویر» تا اوایل قرن حاضر [قرن نوزدهم] دوام آورده است. اراضی این منطقه از اوایل قرن نوزدهم به این سو، به ملک خصوصی هر یک از اعضا تبدیل یافته است. در [واحد‌های معروف به] «گهوفرشافتن» نیز [اعضای] بیش از پیش به نفع خود تشخیص می‌دهند که تجدید تقسیم مذکور را ترک گویند و تصرف ادواری را به مالکیت خصوصی مبدل گردانند. به این علت اکثر آن جماعات - اگر نگوئیم جملگی - از چهل سال قبل به این سو به تدریج از میان رفته‌اند و به دهکده‌های معمولی یعنی مقر کشاورزان خرده‌پا - با استفاده مشترک از جنگلها و مراتع - مبدل شده‌اند.

اولین بخشی از اراضی که به ملک خصوصی افراد مبدل شد، زمین زیربنای خانه بود. مصونیت مسکن که مبنای جمیع آزادیهای فردی است، از گاری دوره مهاجرت به خانه (آلونک) دهقانان ساکن منتقل گشت و رفته‌رفته به حق مالکیت تام بر خانه و منضمات آن مبدل گردید. این امر در عصر «تاسیت» کاملاً تحقق پذیرفته بود. به نظر می‌رسد که از همان دوره، مسکن فرد آزاد آلمانی، از قلمرو «مارک» مستثنی و پدر نتیجه از دسترس «کارگزاران مارک» خارج بوده است. ظاهراً مسکن فردی، یک پناهگاه مطمئن برای فراریان به شمار می‌آمده است، چنانکه در مقررات مارک مربوط به دوره بعد و نیز جزئاً در قوانین قوم مربوط به قرن چهارم تا هشتم، ذکر آن آمده است. زیرا مصونیت مسکن، محصول مالکیت فردی نبوده است بلکه [بالعکس] سبب تبدیل مسکن به ملک خصوصی شده است.

چهارصد یا پانصد سال بعد از «تاسیت»، در قوانین اقوام مختلف به این نکته برخورد می‌کنیم که خود اراضی زراعی نیز به ارث منتقل می‌شده است - اگر نگوئیم که در ملکیت مطلق و آزاد افراد دهقان قرار داشته است، دهقانانی که حق داشتند از طریق بیع یا با سایر طرق انتقال، آن را به اختیار خود درآورند. برای بررسی علل این دگرگونی، دو نشانه در دست داریم:

نخست اینکه حتی در خود آلمان نیز از همان ابتدا، در کنار دهکده‌های با جمعیت مترکم و با مالکیت اشتراکی کامل زمین، که وصفشان گذشت، دهکده‌های دیگری نیز وجود داشت که در آنها گذشته از خانه‌ها، مزارع نیز از مالکیت اشتراکی - از مارک - مستثنی و بطور موروثی به افراد دهقان واگذار شده بود. ولی این ترتیب فقط در مناطقی متداول بود که ساختمان طبیعی زمین به نحوی آنها ایجاب می‌کرد: [یعنی] در طول دره‌های تنگ - مانند آنچه در ناحیه «برگ» (Berg) دیده می‌شود - و در ارتفاعات کم عرض کوهستانی واقع در بین اراضی باتلاقی - به صورتی که در «وستفالی» (Westphalie) به چشم می‌خورد. در دوره بعدی در «اودن‌والد» (Odenwald) و در اکثر دره‌های آلپ نیز

فرد [متصرف] معین نشود، بلکه برای جملگی افراد یکسان و برحسب عرف یا بوسیله اجتماع معین گردد. امروزه در هر جا این نوع تنظیمات در مورد کشت و زرع و چرا یا آثاری از آن مشاهده گردد، باید آنرا بازمانده اتحادیه قدیم مارک به شمار آورد.

جمع اراضی باقیمانده یعنی تمام آنچه جزو خانه و منضمات آن یا جزو اراضی موضوع تقسیم نبود، همانند دوران اولیه در ملکیت عمومی قرار می گرفت و برای استفاده عموم اختصاص می یافت: جنگل، چراگاه، اراضی بایر، زمینهای باتلاقی، رودخانه ها، آبگیرها، دریاچه ها، شوارع و کوره راهها، نخجیرها و ماهیان آنها به همان سان که رسد اعضای جماعت از اراضی زراعتی مارک که مورد تقسیم قرار می گرفت، مساوی یا یکدیگر بود، سهم هر یک از آنها در مورد استفاده از مارک مشترک (یعنی جنگلها و مراتع و اراضی موات و غیره...) نیز با سهم سایرین مساوی بود. طریقه بهره برداری از این مارک مشترک بوسیله مجموع افراد تعیین می شد و همچنین ترتیب تقسیم، به هنگامی که زمین مورد استفاده دیگر تکافو نمی کرد، یا در موردی که یک قطعه از مارک مشترک می بایست به کشت و زرع اختصاص یابد، [درجمع این موارد نیز اخذ تصمیم با همگی افراد بود]. استفاده عمده از مارک مشترک، عبارت بود از چرای دام و بلوط چینی. بعلاوه، از جنگل، الوار برای ساختمان، هیمه برای سوخت، کود حاصل از برگ، میوه های جنگلی و انواع قارچها به دست می آمد. از اراضی باتلاقی، زغال تورب - در صورت موجود بودن - فراهم می گشت. مقررات درباره ترتیب چرای دامها و استفاده از چوب و غیره، عمده محتوای [متون] متعددی را تشکیل می دهد که تحت عنوان «روابط حقوقی مارک» (Markenweistümer) از قرنهای بسیار مختلف برای ما باقی مانده است. این متون به زمانی تحریر و تدوین یافته اند که متوق قدیمی مبتنی بر عرف غیر مدون، رفته رفته مورد اعتراض و موضوع مشاجره قرار می گرفت. جنگلهای جماعتی که هنوز وجود دارند، بازمانده ناچیزی از این مارکهای مشترک هستند. یک بازمانده دیگر - لااقل در غرب و جنوب آلمان - عبارت از اعتقادی است که عمیقاً در ضمیر مردم ریشه دوانیده است؛ اعتقاد بر اینکه جنگل یک دارائی مشترک است که در آن هر کس می تواند برای خود به چیدن گل، جمع آوری میوه های جنگلی و قارچ و جوژالش و غیره بپردازد و بطور کلی هر کس می تواند - تا آنجا که خرابی به بار نیآورد - هر کاری که مایل باشد، به نحو تام و تمام انجام دهد. ولی در اینجا هم «بیسمارک» مداخله می کند و با قوانین معروفش راجع به میوه های جنگلی، به ولایات غربی آلمان، مقررات فتوئالی پروس قدیم را اعطاء می نماید.^۵

اعضای جماعت، به همان سان که دارای قطعات زمین مساوی و حق انتفاع مساوی بودند، در مورد قانون گذاری و اداره امور و اجرای عدالت (دادرسی) در داخل مارک نیز، در آغاز سهم مساوی داشتند. در مواعد معین - یا اغلب به وقت ضرورت - برای رسیدگی به امور مارک و قضاوت درباره جرائم و اختلافات، درهوی آزاد مجتمع می شدند. این - به مقیاس کوچکتر - همان مجمع باستانی قوم ژرمنی بود که در اصل، خود آن نیز جز یک مجمع بزرگ مارک چیز دیگری نبوده است. [در مجمع مارک] قوانین - اگر چه در موارد بس نادر - رسماً اعلام

کوهستانهای مرتفع، در هیچ جای دیگر برجای نمانده است.

حال و وضعی که سازمان مارک پس از ترك تجدید تقسیم اراضی زراعتی به خود گرفت، همان است که در قوانین ژرمنها مربوط به قرنهای پنجم تا هشتم بر ما ظاهر می شود. حال و وضع مذکور، نه تنها در آن قوانین، بلکه در مجموعه های قوانین انگلیسی و اسکاتلندیای مربوط به قرون وسطی و در مقررات فراوان مارک در آلمان (همان که «روابط حقوقی» - Weistümer - نامیده می شود و مربوط به قرن سیزدهم تا هفدهم است) و همچنین در «عرف» شمال فرانسه نیز منعکس می باشد.

اگر چه اتحادیه مارک از حق تقسیم ادواری مزارع و مرغزارها در بین اعضای خود و تجدید منظم آن چشم پوشید، ولی حتی یک جزء از سایر حقوق خود را بر آن اراضی رها نساخت و آن شامل حقوقی بود پس مهم: اتحادیه [مارک] اراضی خود را به افراد واگذار کرده بود تا آنرا فقط به صورت مزرع و مرغزار مورد استفاده قرار دهند و نه برای مقاصد دیگر. مالکان خصوصی بر آنچه از حدود این استفاده تجاوز می کرد هیچ حقی نداشتند. دفته هایی که در زمین کشف می شد، اگر در عمقی بیش از ارتفاع یک تیغه گاوآهن به دست می آمد به مالکان خصوصی نعلق نمی گرفت، بلکه از اصل متعلق به جماعت بود و نیز چنین بود حق استخراج مواد معدنی و غیره. تمام این حقوق بعدها توسط مالکان زمین و امراء به نفع خودشان دگرگونه شد.

بهره برداری از مزارع و مرغزارها نیز خود زیر نظارت اتحادیه [مارک] و تابع نظامات آن قرار داشت و به طریق زیر انجام می گرفت: در مناطقی که آیش سه ساله [یعنی دو سال کشت و یکسال آیش] متداول بود - که تقریباً در همه جا به همین ترتیب عمل می شد - مجموع اراضی دهکده به سه کشتخوان با مساحت مساوی تقسیم می گشت که هر یک از کشتخوانها به تناوب در سال اول به کشت زمستانی و در سال دوم به کشت تابستانی اختصاص می یافت و در سال سوم به آیش گذاشته می شد. به این ترتیب دهکده در تمام سنوات دارای کشتخوان زمستانی، کشتخوان تابستانی و کشتخوان آیشی بود. در موقع تقسیم زمین، مراقب بودند که رسد هر فرد از اعضای جماعت نیز به همان ترتیب از سه کشتخوان معین شود تا هر کس بتواند کار خود را بدون اشکال با قیود عمومی مطابقت دهد؛ قیودی که به موجب آن، بذرافشانی زمستانی هر فرد فقط روی رسد او از کشتخوان زمستانی می توانست انجام گیرد و قس علیهذا.

کشتخوان آیشی، در طول مدت آیش، دوباره به صورت ملک عمومی درمی آمد و بعنوان مرتع مورد استفاده تمام جماعت قرار می گرفت. دو کشتخوان دیگر نیز به محض آنکه درو خاتمه می یافت مجدداً تا فرارسیدن فصل بذرافشانی به تصرف عمومی بازمی گشت و بعنوان مرتع اشتراکی مورد استفاده واقع می شد. در مورد زمینهای زیرکشت علوفه نیز بعد از دومین برش (چین دوم) همین ترتیب مرعی بود. در کلیه مزارعی که دامها را می چرانیدند [یعنی مزارعی که بعد از برداشت محصول به صورت مرتع عمومی درمی آمد]، متصرف موظف بود که تمام چیزها را بردارد. طبیعی است که شرط لازم برای رعایت این ترتیبات در مورد چرا آن بود که زمان بذرافشانی و نیز موعد درو، بوسیله

مساوی - یا حتی المقدور مساوی - با یکدیگر باشد.

همین سهل الانطباق بودن سازمان مارک بر جمیع شئون مختلف حیات عمومی و در برابر مقتضیات گوناگون - سهولتی که تقریباً به معجزه شبیه است - در جریان تحولات تدریجی فلاح و درمپارزه آن با مالکیت بزرگ ارضی - که در حال رشد سریع است - نیز کاملاً به ثبوت می‌رسد. پدید آمدن مارک مربوط به دوره استقرار ژرمنیان در سرزمین ژرمنی است، یعنی مربوط به عصری است که دامپروری هنوز منبع عمده معاش محسوب می‌شد، دوره ای که کشت و زرع که از آسیا آورده شده بود و تقریباً به بوته فراموشی افتاده بود، رفته رفته به مرحله تجدید حیات وارد می‌گشت. در تمام دوره قرون وسطی، مارک با ادامه نبردهای مستمر و طاقت فرسا با اشرافیت بزرگ مالکان، خود را پابرجا نگهداشت. ولی ضرورت سازمان مارک چنان محسوس بود که در هر جا که اشرافیت ارضی، زمینهای دهقانان را به تملک خود درمی‌آورد، سازمان بندی دهکده های محکوم به بیگاری همچنان براساس سازمان مارک باقی می ماند (اگرچه در این حال به سبب تجاوزات اربابی، سازمان مذکور شدیداً مثله می گشت). ما، در سطور بعد مثالی از این مورد ذکر خواهیم نمود. تا زمانی که هنوز حتی یک «مارک عمومی» وجود داشت - با آنکه روابط مالکیت ارضی در مورد زمینهای زراعتی بسیار متنوع بود - آن مارک عمومی، خود را با سازمان بندی مارک انطباق می داد؛ همچنان که خود را با حقوق گوناگون مالکیت بر مارک عمومی [جنگلها، مراتع و اراضی موات و غیره] منطبق می گردانید؛ یعنی از زمانی که «مارک عمومی» دیگر از صورت مارک آزاد [و ملک مشاع دهقانان] خارج گشت و انواع حقوق مالکیت در آن پدید آمد، باز هم سازمان آن به شکل سازمان مارک باقی ماند. غصب تقریباً تمام اراضی دهقانی بوسیله اشراف و روحانیون که از حمایت لطف امیز فرمانروایان برخوردار بودند... ضربت مهلك نهائی را بر مارک وارد آورد. ولی در واقع، تنها پس از آنکه ترقیات قابل ملاحظه در اقتصاد کشاورزی، در طی يك قرن اخير [قرن نوزدهم]، فلاح را به صورت يك رشته از علوم درآورد و طرق استحصالی کاملاً جدیدی را بی افکند از آن به بعد از نظر اقتصادی آشکار گردید که زمان مارک دیگر به سرآمده. از آن زمان معلوم گشت که مارک بعنوان يك طریقه استحصال کشاورزی، دیگر استعداد ادامه حیات را فاقد است.

اولین علامت ضعف و فتور در سازمان مارک، حتی اندکی پس از هجومهای بزرگ [مهاجرت به اروپا] ظاهر گردید. [در آن دوره] پادشاهان فرانک، بعنوان مظهر قوم، زمینهای بسیار وسیعی که متعلق به تمامی قوم بود، و بخصوص جنگلها را، به تملک خود درآوردند و از طریق هبه و بخشش به ملازمان دربار و سرکردگان نظامی و زعمای روحانی و کشیشان، آن را مورد اسراف و تبذیر قرار دادند. به این معنی، در واقع پادشاهان فرانک بودند که نخستین سنگ بنای مالکیت ارضی اشراف و کلیسا را کار گذاشتند. کلیسا حتی پیش از زمان شارلمانی، یک ثلث تمام از مجموع اراضی فرانسه را مالک بود و تردیدی نیست که این نسبت - با اندکی اختلاف - در مورد سراسر اروپای غربی کاتولیک در طول قرون وسطی صدق می کند. جنگها، چه محاربات داخلی و چه جنگهای خارجی، که بدون انقطاع در پی یکدیگر روی می داد و همیشه

می گردید و کارگزاران انتخاب می شدند و کارهای آنها مورد رسیدگی و تفتیش قرار می گرفت، ولی بالاخص به دادرسی و احقاق حق پرداخته می شد. رئیس مجمع فقط طرح مسائل را عهده دار بود، قضاوت بوسیله مجمع اعضای حاضر انجام می گرفت.

در اعصار قدیم، بنیاد مارک عملاً یگانه سازمان این قبایل آلمانی بود؛ قبایلی که پادشاه در میان خود نداشتند. کهن گروه اشرافی قبیله که طی هجومهای بزرگ (یعنی در جریان مهاجرت از آسیا به اروپا) یا اندکی پس از آن به نابودی گرائید، به آسانی به «مارک» تن در داد - و نیز به هر امر دیگری که بالطبع از آن ناشی می شد - همان طور که در قرن هفدهم اشراف طوایف سلتی به مالکیت اشتراکی اراضی ایرلند رضایت دادند. طریقه مارک چنان در جمیع شئون زندگی آلمانیها ریشه دوانیده است که ما، در هر گام از تاریخ تکامل ملت خودمان با آثار آن مواجه می شویم. در اعصار کهن، تمامی قدرت حکومتی - در دوره صلح - منحصر عبارت از قدرت محاکم قضائی بود و این قوه نیز بر مجمع عمومی «صده» و [مجمع عمومی] «خطه» و [مجمع عمومی] «قوم» مبتنی بود. ولی محکمه خلق، فقط عبارت بود از محکمه خلق مارک؛ محکمه ای که تنها به امور مربوط به مارک نمی رسید، بلکه به اموری نیز می پرداخت که جزو قلمرو حقوق و اختیارات حکومتی بود. حتی هنگامی که به علت توسعه سازمان خطه ها، محاکم رسمی خطه از محاکم عمومی مارک جدا شدند، قوه قضائی در هر دو مورد همچنان در ید توده باقی ماند. تنها به روزگاری که آزادی باستانی خلق به حسیض انحطاط افتاد و خدمت قضائی - همراه با خدمات نظامی - بردوش اعضای آزاد اجتماع که مستمند گشته بودند، به صورت بار سنگینی درآمد، تنها در آن ایام و آن وضع و حال بود که «شارلمانی» توانست در محاکم «خطه» - در اکثر مناطق - هیأت های نواب قضائی^۶ را جانشین محکمه خلق گرداند.^۷ ولی این امر به هیچ وجه به محاکم مارک راجع نبود، بالعکس محاکم مذکور (محاکم مارک) سرمشق و الگو برای محاکم فتودالی قرون وسطی قرار گرفتند. در محاکم اخیر نیز «فتودال سالار» (suzerain) فقط طرح مسائل را به عهده داشت؛ قضاوت و انشاء حکم با خود فتودالهای تحت الحمايه بود.

سازمان دهکده چیز دیگری نیست جز همان سازمان مارک که بر یک مارک دهکده مستقل انطباق یافته است. و این سازمان به محض آنکه دهکده به شهر یعنی محوطه ای محصور از خندق و بارو تبدیل می یابد، به یک سازمان شهری [بر مبنای مارک] مبدل می گردد. جمیع سازمانهای شهری در دوره بعد، از همین ترکیب قدیمی «مارک شهری» پدید آمده اند و بالاخره مقررات اتحادیه های آزاد و متعدد در قرون وسطی - اتحادیه هائی که بر مالکیت جمعی زمین متکی نیستند - تماماً از سازمان مارک اقتباس و تقلید شده اند؛ بخصوص مقررات اتحادیه های آزاد صنفی [کورپوراسیونها].

حق اشتغال به یک حرفه معین و منحصر که به یک اتحاد صنفی واگذار می شود، در عمل عیناً به مثابه یک مارک معمولی است. در اتحادیه های صنفی [کورپوراسیونها] نیز با همان دقت و وسواس و اغلب با همان شیوه هائی که در مارک متداول است، مراقبت به عمل می آید تا رسدهای اعضا از منبع عواید مشترک اتحادیه، کاملاً

ساکسونها و فرانکهای اهل «رنانی»،^۸ ضرورت مطلق تاسیس جماعت براساس مارک را برای استحصال فلاحتی به نحوی بسیار نمایان آشکار می گرداند و نشان می دهد که در این دوره نیز - حتی در مورد مالکیت بزرگ ارضی - ایجاد مارک هنوز ضروری بوده است. از همان آغاز قرن دوازدهم و [همچنان] تا قرن پانزدهم، افراد بر روی زمینهای اربابی در دهکده ها استقرار یافتند و این کار به موجب حقوق آلمانی یعنی برحسب حقوق قدیمی مارک - تا آنجا که در قلمرو اربابی محفوظ مانده بود - صورت گرفت. به هر فرد يك واحد زراعی و منضعات آن و يك سهم از مزارع دهکده - که برطبق عرف باستانی از طریق استقراع تعیین می شد - و نیز حق استفاده از جنگلها و مراتع (غالباً از جنگل اربابی و ندرتاً در يك مارک خصوصی) واگذار می گشت. تمام این حقوق به ارث قابل انتقال بود. مالکیت ارضی از آن فتودال باقی می ماند و مهاجرانی که به عمران می پرداختند موظف به تأدیة بهره مالکانه و انجام دادن خدماتی برای وی بودند و این تکالیف نیز به ارث منتقل می گشت. ولی اعتدال این تعهدات تا آن حد بود که این دهقانان نسبت به کشاورزان تمام دیگر نواحی آلمان، از وضع بهتری برخوردار بودند و به همین سبب بود که به هنگام درگرفتن «جنگ دهقانان» هیچ تلاطمی در میان آنها بروز نکرد. آنان بعدها بهای این اعراض از اصول هدفهای خود را گران پرداختند.

به هر حال، نیمه قرن سیزدهم، يك تغییر اساسی به نفع دهقانان با خود به همراه آورد. جنگهای صلیبی زمینه را برای این تغییر مساعد ساخته بود. تعداد کثیری از اربابان فتودال که عازم میدان جنگهای صلیبی می شدند، آشکارا دهقانان خود را آزاد می گذاردند. تعداد دیگری از آنها به کام مرگ افتادند یا از هستی ساقط شدند. صدها خانواده اشرفی از میان رفتند و در اثر همین وقایع، دهقانان در اغلب موارد توانستند به آزادی دست یابند. بر مراتب فوق این را نیز باید افزود که در آن ایام به سبب نیازمندیهای روزافزون بزرگ مالکان، برای آنان تحصیل تعهدات از کشاورزان به مراتب مهمتر و با ارزش تر از حفظ سلطه بر شخص دهقان بود. سرواژ دوران اولیه قرون وسطی که از نظر بسیاری خصوصیات به برده داری دوره باستان نزدیک بود، به بزرگ مالکان حقوقی تفویض کرده بود که دائماً از ارزش آنها کاسته می شد. رفته رفته سرواژ از میان رفت و وضع سرفها به وضع و حال کسانی درآمد که فقط ملتزم به پیگیری بودند. با توجه به این نکته که تولید کشاورزی [در آن دوره] کاملاً به حالت عتیق خود باقی بود، اربابان نمی توانستند بر عواید خویش بیفزایند مگر از طریق حيازت ارضی جدید و ایجاد دهکده های تازه؛ ولی برای رسیدن به این هدف، آنها لزوماً می بایست با ساکنان مهاجرنشین ها - چه با افراد ملتزم به پیگیری که وابسته به همان قلمرو اربابی بودند و چه با مهاجران بیگانه - به يك توافق و قرار و مدار دوستانه برسند. با توجه به این نکته است که روشن می شود چرا در این دوره تقریباً در همه جا، شروط بسیار منجز راجع به تعهدات دهقانان به چشم می خورد؛ شروطی که غالباً معتدل است و نیز به همین سبب است که مشاهده می کنیم در همه جا - بخصوص در قلمرو املاک کلیسا - با دهقانان به خوبی رفتار می شود. و بالاخره وضع خوب مهاجران تازه وارد به نوبه خود بر پیگیری دهندگان ساکن نواحی مجاور اثر بخشید، تا

ضبط اموال و مصادره اراضی را به دنبال داشت، تعداد کثیری از دهقانان را به خاک سیاه نشاند و کار به جایی کشید که حتی در عصر سلسله «مرو ونزی» بسیاری از افراد آزاد وجود داشتند که از مالکیت زمین محروم بودند. جنگهای مداوم شارلمانی، تاب و توان طبقه دهقانان آزاد را درهم شکست. در بدو امر، هر مالک آزاد زمین مشمول خدمات [جنگی] اجباری بود و نه تنها می بایست سلاح و تجهیزات خود را شخصاً تهیه کند بلکه تأمین معاش او نیز در طول مدت شش ماه خدمت جنگی بر عهده خودش بود. پس جای شگفتی نیست که از همان شروع عصر شارلمانی، از هر پنج نفر فقط يك نفر را با زحمت می توانستند به خدمت نظامی وارد نمایند. در دوره آشفته زمامداری جانشینان شارلمانی آزادی دهقانان با سرعت بیشتری رو به زوال گذاشت. از يك سو فلاکتهای ناشی از تاخت و تاز «نورمانها» و جنگهای دائمی سلاطین و منازعات پایان ناپذیر اربابان بزرگ، دهقانان آزاد را یکی پس از دیگری مجبور ساخت که درصدد جلب حمایت يك «فتودال سالار» برآیند، و از سوی دیگر حرص و آز فتودالها و کلیسا، بر سرعت و شدت این روند افزود. اینان بوسیله مکر و فریب، وعده و وعید، ارعاب و تهدید و عنف و جبر، باز هم عده بیشتری از دهقانان و مقادیر زیادتری از زمینها را به تابعیت و زیرسلطه خود درآوردند. در جمیع این موارد، زمین متعلق به دهقان از آن فتودالها می شد و اگر هم - در احسن وجوه - آنرا برای بهره برداری به دهقان باز می سپردند، این کار فقط درازای پرداخت بهره مالکانه و بیگاری صورت می پذیرفت. ولی دهقان که سابقاً مالک آزاد زمین بود، از این پس طوعاً به پرداخت بهره مالکانه و بیگاری ملتزم می شود، یا حتی به صورت «سرف» درمی آید. در بخش غربی امپراتوری فرانکها، و بطور کلی در مغرب رودراین، این نهج به صورت قاعده و رسم عمومی درآمده بود. در مشرق رودراین، بالعکس تعداد نسبتاً مهمی از دهقانان، آزادی خود را حفظ نمودند. اینان اکثراً پراکنده بودند و به ندرت در دهکده های آزاد به صورت مجتمع به سر می بردند. معهذراً در آنجا نیز از قرن دهم تا قرن سیزدهم، تفوق و سلطه طبقه اشرف و کلیسا، هر روز تعداد بیشتری از دهقانان را به زیر یوغ انقیاد می کشید.

هنگامی که يك مالک بزرگ - چه کلیسایی و چه غیر مذهبی - اموال يك دهقان را به دست می آورد، در عین حال کلیه حقوق مربوط به آن اموال در «مارک» نیز به وی انتقال می یافت. مالکان بزرگ جدید، به این ترتیب وارد اتحادیه مارک می شدند، ولی در بدو امر در داخله مارک فقط حقوق مساوی با سایر اعضاء باقیمانده - اعم از اعضای آزاد یا ملتزمان به بیگاری - به دست می آوردند و حتی با سرفهای خودشان در «مارک» متساوی الحقوق می شدند. ولی پس از اندک زمانی، علیرغم مقاومت سرسختانه دهقانان، از جهات مختلف و من غیر حق، مدعی امتیازاتی برای خود در داخل مارک گشتند و حتی در اغلب موارد امکان آنرا یافتند که مارک را تابع اختیارات و سلطه اربابی خویش قرار دهند. ولی اتحادیه قدیمی مارک با آنکه تحت قیمومت اربابی قرار داشت، همچنان به حیات خود ادامه می داد.

تأسیس واحدهای مهاجرنشین در اراضی پروس شرقی - در «براندنبورگ» و «سیلز» - بوسیله مهاجران فریزونی، هلندی،

[در سطور بعد، فریدریش انگلس سیر تحولات مالکیت ارضی را در آلمان تا زمان انقلاب کبیر فرانسه و لشکرکشی های ناپلئون و نتایج آن و دگرگونیهای ناشی از اجرای «حقوق مدنی» ناپلئونی (Code Civil) و سپس دنباله تطورات مذکور را تا زمان حیات خویش مورد بررسی قرار می دهد که چون این قسمت از رساله به موضوع بحث ما ارتباطی ندارد از نقل آن خودداری می کنیم. م.خ.]

(درباره «مارک»)

پیش از آنکه تقسیم ادواری زمین بین اعضای مارک متداول شود، کشت و زرع بطور جمعی و به حساب جمع، توسط یک جماعت بزرگ خانوادگی بر مبنای پدرسالاری صورت می گرفته است. «زادروگا» نمونه ای از این نوع جماعات خانوادگی است. در مقدمه ای که فریدریش انگلس به سال ۱۸۹۲ بر چاپ انگلیسی «سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی» نوشته است، در ضمن چند سطر نکاتی را درباره «مارک» یادآور شده است که چون مکمل رساله مذکور و دنباله همان مطالب است، ناگزیر آنرا بدون رعایت تاریخ تحریر در همین مقام به نظر خوانندگان می رسانیم:

«... راجع به اشکال اولیه تملک زمین که در میان جمیع قبایل ژرمنی یکسان بوده است و درباره تاریخ انحطاط و زوال آنها، اطلاع انگلیسیان هنوز به مراتب کمتر از اطلاعات آلمانیهاست. من در متن اصلی [رساله مارک] هیچ تغییری وارد نساختم و فرضیه ای را که اخیراً بوسیله «ماکسیم کووالوسکی»^{۱۱} بیان شده، هنوز مورد توجه قرار نداده ام. به عقیده مشارالیه قبل از آنکه تقسیم زمینهای زراعی و مراتع بین اعضای مارک متداول شود، کشت و زرع به حساب جمع توسط یک جماعت بزرگ خانوادگی بر مبنای پدرسالاری - که چندین نسل را شامل بوده، صورت می گرفته است. «زادروگا»^{۱۲} که هنوز در میان اسلاوهای جنوبی وجود دارد، نمونه ای از این نوع جماعت بر مبنای پدرسالاری را به دست می دهد. مبادرت به تقسیم زمین در ازمنه بعد متداول شده است، یعنی در دوره ای که جماعت چنان انبوه و پر جمعیت گشته که دیگر بهره برداری جمعی برای مارک بسیار مشکل شده است. بدون شك نظر «کووالوسکی» صحیح است ولی مسئله هنوز در مرحله تحقیق و بررسی قرار دارد.»^{۱۳}

[زادروگا]

اکنون جای آنست که با نقل عباراتی چند از کتاب «منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت» توضیحات مختصر انگلس را درباره «زادروگا» و سازمانهای نظیر آن در میان اقوام شرقی به نظر خوانندگان برسانیم:

... با پدید آمدن خانواده پدرسالاری، ما به دوره تاریخ مدون وارد می شویم، و از این زمان است که علم حقوق تطبیقی می تواند به ما کمک بزرگی ارزانی دارد و در واقع نیز دانش مذکور، در این قلمرو یک پیشرفت اساسی برای ما فراهم آورده است. اثبات مطلبی را که در سطور زیر می آوریم به «کووالوسکی» (کتاب طرح منشأ و تحول خانواده و مالکیت - استکهلم ۱۸۹۰ - صفحات ۶۰ تا ۱۰۰) مدیون هستیم. [وی

آنجا که این افراد در سراسر آلمان شمالی، آزادی شخصی خودشان را - البته با ادامه اجرای تعهدات خویش در قبال بزرگ مالکان - به دست آوردند. تنها دهقانان «اسلاوی» و «لیتوانی - پروسی» همچنان از آزادی محروم ماندند. معجزه این وضع و حال [مساعد] مدت چندانی دوام نیاورد.

در سده های چهاردهم و پانزدهم، پیشرفت شهرها با سرعت صورت می گرفت و ثروت در میان نشان پدیدار می گشت. صنایع حرفه ای و تجمل در این شهرها و بویژه در شهرهای آلمان جنوبی و سواحل رودراین، رو به توسعه و افزایش بود. ثروت خیره کننده بزرگان شهری، خواب اشرافزادگان روستاها را آشفته می ساخت - اشرافزادگانی که پوشاکشان عبارت از ماهوت ضخیم و خوراکشان مرکب از غذاهای معمولی و ائانه خانه هایشان بیشتر از نوع سنگین و فاقد ظرافت بود - ولی این اشرافزادگان از کجا می توانستند آن شکوه و جلال [بزرگان شهری] را برای خود فراهم آورند؟ راهزنی در جاده های بزرگ بیش از پیش خطرناک و بی ثمر می گشت. برای خریدن هم پول لازم بود. و این پول را نیز فقط دهقان می توانست فراهم گرداند. از اینجا بود که فشار بر دهقانان تجدید شد و بر بهره مالکانه و بیگاریها افزوده گشت و با شتابی بی سابقه و روزافزون به راندن دهقانان آزاد به قهقرا و بازگرداندن آنها به وضع و حال بیگاری دهندگان و بازگرداندن بیگاری دهندگان به وضع و مرتبه سرف و به تبدیل اراضی عمومی مارک به قلمرو اربابی، همت گماردند. در طی این تلاشها مالکان بزرگ و اشراف از کمک علمای [متخصص در] حقوق رُم برخوردار بودند. اینان از طریق تطبیق دادن اصول حقوق رُم بر شرایط آلمان - شرایطی که غالباً آنرا درک نمی کردند - آمیزه وحشت آوری ترتیب دادند؛ علمای مذکور تنها به این نکته التفات داشتند که آن معجون را به صورتی ترتیب دهند که همواره نفع ارباب را متضمن باشد و دهقان را در هر مورد خسران نصیب گردد. اربابان کلیسایی به طریق ساده تری مشکل را حل کردند: آنها به ساختن اسناد جعلی دست زدند و در آن اسناد، حقوق دهقان را تقلیل و تعهدات او را افزایش دادند. در برابر این تدبیر راهزنانه فرمانروایان و اشراف و روحانیان، از اواخر قرن پانزدهم دهقانان مکرر بطور پراکنده سر به شورش برداشتند، تا آنکه در ۱۵۲۵ جنگ بزرگ دهقانان، ایالات «شواب»، «باویر» و «فرانکنی» را در خود فرو برد و دامنه آن تا «آلزاس»، «پلاتینا»، «راینکاو» و «تورینگن» کشیده شد. از این زمان است که تجدید استیلای سرواژ و تعمیم آن در بین دهقانان آلمان آغاز می یابد. در مناطقی که مبارزه بیداد کرده بود، تمام حقوقی که دهقانان توانسته بودند برای خود محفوظ دارند، به صورت زنده ای زیر پا لگدمال شد، اراضی اشتراکی آنها مبدل به قلمرو اربابی گردید و خود آنها را نیز به سرف تبدیل نمودند. و بعنوان سپاسگزاری از دهقانان شمال آلمان - که مشمول عنایات بیشتری بودند و [در تمام مدت جنگ] آرام مانده بودند، آنها را مجبور ساختند که به همین تعدیات - البته با آهنگی ملایم تر - گردن گذارند. سرواژ به صورتی که در میان دهقانان [غرب] آلمان وجود داشت، از اواسط قرن شانزدهم در پروس شرقی، در «پومرانی»، در «براندنبورگ» و در «سیلزی» معمول گردید و از اواسط همان قرن در «شلزویک - هلشتاین» متداول گشت....^{۱۴}

خانواده ناشی از زناشویی را در برمی گیرد و حتی اغلب در اثر رشد و توسعه فوق العاده، بردگانی را نیز شامل می شود.... جماعات خانوادگی از همین نوع در میان سلتهای ایرلند و فرانسه نیز علی القاعده وجود داشته اند. در «نیورنه - Nivernais» جماعات مذکور حتی تا زمان انقلاب [فرانسه] با نام «پارسونری - Parconnerie» به حیات خود ادامه می داده اند. و به این ایام [اواخر قرن نوزدهم] در «فرانش کنته - Franche - Conte» نیز هنوز بازمانده ای از آنها وجود دارد. در منطقه «لوهان - Louhans» واقع در ولایت «سون الوار - Soâne-et-Loire»، خانه های بزرگ دهقانی به چشم می خورد که هر يك دارای يك تالار مرکزی مشترك است. این تالار بسیار رفیع است و بلندی آن تا زیر بام خانه می رسد، در گرداگرد تالار اطاقهای خواب قرار دارند که بوسیله پلکانی مرکب از شش تا هشت پله به آنها راه می یابند. چندین نسل از يك خانواده، با هم در این سرا زندگی می کنند.

در هندوستان حتی «نه آرک»^{۱۶} - در زمان اسکندر کبیر - به وجود جماعت خانوادگی و کشت و زرع اشتراکی زمین اشاره کرده است، و امروزه نیز در همان منطقه واقع در پنجاب و در سراسر مناطق شمالغرب آن کشور، هنوز جماعات مذکور وجود دارند. «کووالوسکی» شخصاً توانسته است وجود این جماعات را در قفقاز نشان دهد. در الجزیره نیز در میان «قبیله» این جماعات همچنان باقی هستند. محتملاً در آمریکا [ی پیش از کلمب] هم جماعات خانوادگی وجود داشته اند. عده ای برآند که «کالپولی»^{۱۷} در مکزیک قدیم که «زوریتا - Zurita» و صفشان را به دست می دهد، يك نوع جماعات خانوادگی بوده اند؛

بالعکس، «کونو - Cunow» در کتاب «خارجه - Ausland» - چاپ ۱۸۹۰ - تحت نمرات ۴۲ و ۴۴) بطور روشن نشان داده است که در «پرو» در دوره فتح [به هنگام تصرف آن کشور به دست اسپانیایی ها]، نوعی سازمان مارک وجود داشته است (و عجیب آنکه مارک در آنجا «مارکا» نامیده می شده است). در این مارکها اراضی زراعی را بطور ادواری تقسیم می نموده اند، یعنی کشت و زرع انفرادی بوده است. در هر حال، جماعت خانوادگی بر مبنای پدرسالاری، با مالکیت اشتراکی زمین و کشت و زرع جمعی، اکنون به مراتب اهمیتی بیش از پیش کسب نموده است. ما از این پس دیگر نمی توانیم درباره نقش مهمی که این جماعت در انتقال از خانواده مبتنی بر حقوق مادری به خانواده مبتنی بر زناشویی ایفاء نموده است شک و تردید به خود راه دهیم. در سطور بعد، درباره یکی دیگر از استنتاجهای کووالوسکی مجدداً سخن به میان خواهیم آورد؛ به موجب این استنتاج «جماعت خانوادگی پدرسالاری»، مرحله واسطی است که کمون «روستانی» یا «مارک» از آن نشأت یافته است.

در خصوص زندگی خانوادگی در درون جماعات مذکور، جای آنست که یادآور شویم - لاقلاً در مورد روسیه - رئیس خاندان مشتهر است به این که در مورد زنان جوان جماعت و بخصوص نسبت به عروسهای خودش [زوجه های فرزندان] شدیداً از مقام و موقع خویش سوءاستفاده می کند و در اغلب موارد، از آنان برای خود يك «حرمسرا» ترتیب می دهد. ترانه های عامیانه روسی، در این باره به حدکافی بلیغ و گویاست....^{۱۸}

در آن کتاب نشان داده است] که «جماعت خانوادگی» بر مبنای پدرسالاری، به صورتی که امروزه در میان سربها و بلغارها با نام «زادروگا»^{۱۳} یا به اسم «براتسوو - bratsovo»^{۱۴} دیده می شود، یا با کمی تغییر شکل در میان اقوام شرقی نیز وجود دارد؛ يك مرحله انتقالی و واسط بین خانواده مبتنی بر حقوق مادری و ناشی از ازدواج جمعی [از يك طرف] و خانواده مبتنی بر زناشویی - خانواده نوع امروزی - [از طرف دیگر]، به شمار می آید. صحت این نکته لاقلاً در مورد اقوام متمدن عهد باستان - آریائی ها و سامی ها - امری ثابت و مسلم به نظر می رسد.

زادروگای اسلاوهای جنوبی، بهترین نمونه زنده از این نوع جماعات خانوادگی را به ما عرضه می دارد. این زادروگا نسلهای متعددی را که از اعقاب يك پدر هستند در برمی گیرد. افراد این نسلها به همراه خانواده هایشان در يك واحد زراعی به سر می برند و بطور جمعی مزارع را کشت و زرع می کنند. خوراک و پوشاک آنها از ذخایر اشتراکی تأمین می شود و مازاد تولید بر مصرف در ملکیت اشتراکی آنان قرار می گیرد. جماعت، تحت اداره و ریاست فائقه بزرگ خاندان «دوماچین Domačín» قرار دارد که در خارج از جماعت، نماینده و مظهر آن به شمار می آید. «دوماچین» حق انتقال و فروش اشیاء کم ارزش را دارد. صندوق [مالیه] جماعت در دست وی، و مسئولیت آن و نیز مسئولیت گردش منظم امور جماعت برعهده اوست. «دوماچین» از طریق انتخاب به این سمت گمارده می شود. او مقام ریاست را لزوماً [یعنی به صفت بزرگ خاندان و به آن مناسبت] واجد نیست. زنان و امور آنها تحت اداره کدبانوی خانه (دوماچیکا - Domačica) قرار دارد. وی معمولاً همان همسر «دوماچین» است. مشارالیها در انتخاب همسر برای دختران جوان، صاحب رأی و نظر است و حتی اغلب تقدم و برتری با نظر اوست. ولی قدرت فائقه در دست «شورای خانوادگی» یعنی مجمع مرکب از تمام اعضای بالغ اعم از اناث و ذکور است. رئیس خاندان گزارش کارها و حساب خود را به این مجمع تقدیم می دارد و همین مجمع است که تصمیمات قطعی را اتخاذ می نماید و نیز حق قضاوت و دادرسی درباره تمام اعضای جماعت را دارد و اخذ تصمیم در مورد خرید و فروشهای مهم و مخصوصاً راجع به زمین و غیره با این مجمع است.

هنوز ده سالی پیش نیست که وجود و بقای این جماعات بزرگ خانوادگی در روسیه نیز به اثبات رسیده است. در حال حاضر عموماً بر این عقیده هستند که این سازمانها، به همان اندازه «جماعات روستائی» در عرف و رسوم عامه ماریشه و روسوخ دارند. از «زادروگا» در کهن ترین مجموعه قوانین روسی یعنی در عدلنامه «پاروسلاو»^{۱۵} (La pravde de Iaroslav) ... و نیز در قوانین سرزمین دالماسی [در یوگسلاوی] و همچنین در منابع تاریخی لهستانی و چکی، نام به میان آمده است.

برحسب نظر «هویسلر Heusler» (کتاب «بنیادهای حقوق ژرمنی») در آغاز در میان ژرمنیان نیز، خانواده مبتنی بر زناشویی (به معنی امروزی آن)، واحد اقتصادی به شمار نمی آید، بلکه «اتحادیه خانوادگی» واحد مذکور را تشکیل می دهد؛ اتحادیه ای که چندین نسل، یا حتی چندین

نامه فریدریش انگلس به کارل کاوتسکی (فوریه ۱۸۸۳)

بازگشت ادواری به روابط جنسی اشتراکی در مورد زنان به صورت واقعی یا رمزی (سمبولیک) در میان سرخ‌پوستان، فینیقیان، بابلیان، هندیان، اسلاوها و سلتی‌ها، دلیل بر اشتراکی بودن روابط جنسی در میان اقوام مذکور در ادوار عتیق است. «کارل کاوتسکی» در ۱۸۸۲ در مجله «کسموس» (Cosmos) چاپ اشتوتگارت که به نشر و تبلیغ عقاید «داروین» اختصاص داشت، دو مقاله منتشر کرد. در این مقاله‌ها وی در استنتاج‌های خود درباره بنیادهای اجتماعی اولیه و از جمله راجع به روابط جنسی در قبایل عهد عتیق، بیش از حد تحت تأثیر استنتاج‌های داروین در قلمرو علوم طبیعی واقع شده بود. انگلس در نامه زیر به اولین مقاله مذکور نظر دارد و آنرا مورد انتقاد قرار می‌دهد و نویسنده اش را از ادامه اشتباه برحذر می‌دارد:

لندن - ۱۰ فوریه ۱۸۸۳

.... شما متعجب نخواهید شد اگر مطلع شوید راجع به مقاله‌هایی که درباره «هتا ایریسم»^۱ نوشته‌اید، من همچنان معتقد به نظریه قدیمی هستم؛ نظریه‌ای که به موجب آن اشتراکی بودن زنان (و نیز اشتراکی بودن مردان برای زنان) شکل آغازین روابط جنسی در داخل قبیله بوده است. بالعکس، استدلال بر مبنای اصول روانشناسی و توجیه بوسیله غیرت و حسادت، سبب می‌شود که نوعی استدراک را که مربوط به دوره بعدی است، [در این مرحله] دخالت دهیم. واقعیت‌های بی‌شمار، این نحوه استدلال و توجیه را مردود می‌سازد (به سطور زیر نگاه کنید). «داروین» همانطور که در قلمرو علم اقتصاد - که مالتوسیانیسم خود را در آن وارد نموده است - صاحب نظر به شمار نمی‌آید. در این زمینه نیز از صلاحیت چندانی برخوردار نیست. در خصوص مورد بحث، راجع به میمون‌ها ما تقریباً هیچ اطلاعی نداریم، زیرا مشاهدات و بررسی‌هایی که در باغ وحش صورت گرفته، هیچ مطلبی را به اثبات نمی‌رساند. مشاهده و بررسی در داخل گله میمون‌های وحشی، کار مشکلی است و بررسی‌هایی را که انجام گرفته - یا مدعی آن هستند - نیز نمی‌توان صحیح و قطعی تلقی نمود، یا حتی آنرا کلی و عمومی به شمار آورد. اینکه گوریل یا اورانگ [اوتان] مشمول این قلمرو قرار نمی‌گیرند، حائز اهمیتی نیست؛ زیرا آنها به شکل گروه و دسته زندگی نمی‌کنند. شما به قبایل بدوی که در میان نشان «تک همسری» (Monogamie) به صورت غیر منسجم برقرار است، استناد جسته‌اید؛ من اینها را قبایلی می‌دانم که صفات و منشای بدوی خود را از دست داده‌اند. بانکرافت (Bancroft)، این نکته را در مورد ساکنان [سرخ‌پوست] شبه جزیره کالیفرنیا به اثبات رسانده است. حالت توحش دلیل و علامت منشای بدوی نیست، بلکه میزان انسجام روابط ناشی از همخونی در [میان افراد] قبیله است که بر وجود منشای و خصائص بدوی دلالت می‌کند. بنابراین برای آنکه بتوان از پدیده‌های مجزا، راجع به این یا آن قبیله به استنتاج پرداخت، باید نخست وجود پیوندهای ناشی از همخونی به اثبات برسد. فی‌المثل در میان ساکنان [سرخ‌پوست] شبه جزیره کالیفرنیا، این پیوندهای کهن به شدت متزلزل شده است، بدون آنکه

ترکیب جدیدی جانشین آن شده باشد. این نشانه قطعی بر زوال منشای بدوی است. ولی حتی اینان نیز علیه شما شهادت می‌دهند؛ [زیرا] در میان آنها هم، زنان بطور ادواری به حالت اشتراکی برمی‌گردند. و نکته حساس همینجاست، ولی شما مطلقاً از آن ذکری به میان نمی‌آورید. در هر جا که زمین - به هنگام احتیاج به چراگاه - بطور ادواری به حالت اشتراکی برمی‌گردد، ما می‌توانیم از این امر با اطمینان خاطر، اشتراکی بودن کامل زمین را در ادوار پیشین استنتاج نمائیم. به همین سان به عقیده من در هر مورد که زنان واقعاً یا به صورت رمزی (سمبولیک) بطور ادواری اشتراکی می‌شوند، با اطمینان خاطر می‌توان از ترتیب مذکور، اشتراکی بودن زنان را در ادوار سابق استنتاج کرد. و این ترتیب نه تنها در میان ساکنان [سرخ‌پوست] شبه جزیره کالیفرنیا دیده می‌شود، بلکه در میان بسیاری از دیگر قبایل سرخ‌پوست نیز مشهود است، و علاوه بر آن، در میان فینیقیان، بابلیان، هندیان، اسلاوها و سلتی‌ها، همین امر به صورت حقیقی یا رمزی (سمبولیک) دیده می‌شود. پس، این یک رسم باستانی و بسیار رایج است و همین امر، هر نوع استدلال بر مبنای اصول روانشناسی و توجیه بوسیله حسادت و غیرت را مردود می‌گرداند.

من با کنجکاوی منتظم تا بینم شما چگونه می‌خواهید درآینده، این مانع را از سر راه بردارید؛ زیرا نمی‌توانید آنرا ندیده بگیرید و بدون اشاره از آن بگذرید.....^۲ (فریدریش انگلس)

(دنباله دارد)

زیرنویس‌ها

۱. «صد» Hundertschaft در زبان آلمانی علیای قدیم، «هونتاری» Huntari و در زبان قدیم نوردیک [السنه شمالی]، «هراد» Heradh نامیده می‌شد. (فریدریش انگلس) - توضیحات فوق جزو متن بوده است ولی ما برای تسهیل کار خوانندگان، آنرا از متن خارج نمودیم و به صورت زیرنوشت درآوردیم. (م.خ.)
۲. «گاو» Gau ژرمنی قدیم همان «گاو» Gau ایرانی عهدباستان است که در تقسیم‌بندی اقوام آریایی پس از ورود به ایران زمین در عصر اوستایی وجود داشته است. دو لغت مذکور در واقع همزاد و هم معنی هستند. در کتاب دوم ضمن بحث از تقسیمات و سازمان‌بندی اقوام ایرانی در عصر اوستایی و اعصار بعدی، شباهت بین تقسیمات «ارضی - قومی» ژرمنیان مهاجر و آریائیان ساکن آسیا در عهد عتیق به خوبی روشن خواهد شد. (م.خ.)
۳. «هوخاله» منطقه کوهستانی واقع در ساحل راست رودخانه «سار» که جزئی از ولایت «هولنسرگ» زادگاه مارکس است. (م.خ.)
۴. پالاتینا Palatinat (به آلمانی Pfalz) نام دو منطقه از آلمان غربی است؛ پالاتینای سفلی (یا پالاتینای راین) واقع در شمال آلتزاس و پالاتینای علیا در شمال شرقی باویر. هر دو منطقه مذکور جزو ایالت «باویر» محسوب می‌شود.
۵. منظور، قانون مورخ ۱۵ آوریل ۱۸۷۸ راجع به «سرقت از جنگل» است. این قانون، جیدن علف و میوه و قارچ و غیره را مشمول مقررات مربوط به میاه و جنگلها قرار می‌دهد. (زیرنوشت از ناشر فرانسوی.)
۶. «هیأت‌های نواب قضائی» از کسانی تشکیل می‌یافت که در عصر سلسله «کارولنژی» به سمت نایب دادرس در محاکم قلمرو «گنت» شرکت می‌جستند. اینان از جانب شخص کنت به این سمت منصوب و درامور قضائی نایب وی محسوب می‌شدند. تعداد اعضای این هیأتها معمولاً

ما آنرا به صورت زیرنویشت درآورده ایم. (م.خ.)

۱۵. «عدلنامهٔ یاروسلاو» معروف به (Rouskaia Pravda) مجموعه‌ای از قوانین و مقررات است که در اواسط قرن یازدهم میلادی از طرف «ولادیمیر ویوچ یاروسلاو» پادشاه کیف تنظیم و مقرر گردیده است. یاروسلاو (متولد ۹۷۸ و متوفی بسال ۱۰۵۷) پسر «ولادیمیر مقدس» (St. Vladimir) بود که در سال ۹۹۸ به اتفاق به مسیحیت گرویدند و هر دو در یک روز غسل تعمید یافتند و از آن زمان، یاروسلاو نام عیسوی «زرز» (به روسی «یوری») را برای خود انتخاب کرد. وی در سال ۱۰۱۵ به جای پدر، امیر «نوگورود» گردید ولی به تدریج قلمرو امارت خود را وسعت بخشید و ابتدا ناحیهٔ روس سرخ را از لهستانی‌ها بازستاند و در ۱۰۳۰ موفق شد سرزمین تحت حکومت خود را تا کرانه‌های بالتیک گسترش دهد. یاروسلاو در ۱۰۴۳ برای تصرف قسطنطنیه دست به اقداماتی زد ولی موفق نگردید. دختر او «اننا» به زوجیت «هانری اول» قسطنطنیه دست به اقداماتی زد ولی موفق نگردید. دختر او «ننا» به زوجیت «هانری اول» پادشاه فرانسه درآمد. عدلنامهٔ یاروسلاو (روسکایا پراودا) کهن ترین متن حقوقی به زبان روسی است. (م.خ.)

۱۶. «نه آرکوس - Nearchus» دریانورد معروف از اهالی کرت و از سرداران و دوستان اسکندر مقدونی بود که در لشکرکشی به هند، وی را همراهی کرد. نه آرکوس در سال ۳۲۵ ق.م. در رأس یک ناوگان بزرگ قرار گرفت و به دستور اسکندر از رود سند به بحر عمان و خلیج فارس وارد شد و در سواحل آن حدود به به بررسی و اکتشاف پرداخت. در این سفر وی، مصب رودخانه‌های فرات و دجله را کشف کرد و از همان طریق به بین النهرین وارد گشت. «نه آرکوس» گزارش بسیار گرانبهائی از سفر خود ترتیب داده که موجود است. (م.خ.)

۱۷. «کالیوللی - Calpulis» جماعت خانوادگی در میان اقوام «آزتک» [سرخ‌پوستان ساکن مکزیک] بوده است. (زیرنویشت از ناشر فرانسوی).
18. F. Engels: «L'origine de la famille, de la Propriété privée et de l'Etat»: Ed Sociales. Paris 1966. p.p. 58-60.

روابط مردان - مردان مجرد یا در قید ازدواج - با زنان مجرد بوده است. [بنابراین] هتایریسم وجود یک نوع معین از ازدواج را مستلزم است تا روابط مذکور در خارج از آن حد. بتواند مصداق پیدا کند و فحشاء - یا لااقل امکان آنرا - نیز در بردارد. ... کلمهٔ مذکور هرگز جز به این معنی به کار برده نشده است و من نیز بمانند مورگان، آنرا در همین معنی به کار خواهم برد - منشأ خانواده و دولت و... صفحه ۳۶»

بنابراین در آثار انگلس (و نیز در نوشته‌های مورگان) از هتایریسم باید همین معنی یعنی «زنای مردان متاهل و غیر متاهل با زنان مجرد» را استنباط نمود. (م.خ.)

۱۹. «هتایریسم Héta irisme» در اصل یعنی در یونان قدیم به معنای خاصی به کار برده می‌شده است، ولی مورخ و باستانشناس معروف سوییسی «یو.یاکوب باخ اوفن» J.J. Bachofen (۱۸۸۷-۱۸۱۵) در کتاب مشهور خود به نام «حقوق مادری - Das Mutterrecht» (Stuttgart, 1861)، هتایریسم را به معنی روابط جنسی آزاد و بی‌قید و قاعده - روابط اشتراکی متقابل زنان و مردان - در قبایل عهد عتیق به کار برده است که به هیچ‌وجه اصطلاح مناسبی نیست، ولی در آثار انگلس و مورگان، در جمیع موارد اصطلاح مذکور به معنی درست و اصیل آن به کار رفته است. چنان که خود انگلس موضوع را یادآور شده است: (... باخ اوفن با به کار بردن اصطلاح «هتایریسم» برای این حالت اولیه، نشان می‌دهد که تا چه اندازه از درک کامل آنچه خودش کشف نموده دور بوده است. برای یونانیان - هنگامی که این واژه را ابداع کردند - «هتایریسم» به معنی این ملاحظه در مورد «نکاح مبادله» که در میان اعراب رواج داشت و اسلام آنرا منسوخ کرد نیز صدق می‌کند: براساس این رسم مردان، زنان خود را با یکدیگر مبادله می‌نمودند (م.خ.)

20. Engels Briefwechs ex mit Kautsky: prag, 1935, p.78-80

به نقل از:

F. Engels: «L'origine de la famille, etc.» (Annexes): ed. Sociales. Paris 1966. p.p. 301-302.

هفت و شغل آنها دائمی بود. «نواب قضائی» را باید صاحب منصبان قضائی حرفه‌ای به شمار آورد. (م.خ.)

۷. این «هیأت نواب قضائی» را با هیأت نواب قضائی «بیسمارک - لئونهارت» - (Bismarck - Leonhardt) - که در آن حقوقدانان و نواب قضائی با تفاق یکدیگر به دادرسی و قضاوت می‌پرداختند - نباید اشتباه کرد. در هیأت نواب قضائی قدیم، حقوقدان وجود نداشت. رئیس محکمه یا قاضی بهنگام شور فاقد حق رای بود و نواب قضائی خودشان به انشاء رای و صدور حکم می‌پرداختند. (زیرنویشت از ناشر فرانسوی.)

۸. رنانی - Rhénanie - ایالت واقع بر رودبارهای راین سفلی است که منطقهٔ «رود» Ruhr که امروزه از صنعتی‌ترین مناطق آلمان است یک قسمت از آنرا تشکیل می‌دهد. (م.خ.)

9. F. Engels: «La Marche»: Ed. Sociales (Suppl. de l' Origine de la Famille, etc.) Paris 1966, p.p. 271- 282.

۱۰. «ماکسیم ماکسیموویچ کوالوسکی» - Maxim Maximovitch - (۱۸۵۱-۱۹۱۶) جامعه‌شناس، مورخ و حقوقدان معروف، عضو آکادمی روسیه (۱۹۱۴) و استاد کرسی حقوق بوده است. از وی آثار بسیار در زمینه‌های گوناگون برجای مانده است. «کوالوسکی» با اشتیاق فراوان دربارهٔ تاریخ مالکیت ارضی و تطورات اقتصادی اروپا به تحقیق پرداخت و حاصل پژوهشهای پر ارج خود را به سال ۱۸۷۹ در کتابی زیر عنوان «مالکیت جماعتی، علل، دوره و نتایج انحلال آن» انتشار داد. فریدریش انگلس در اینجا ظاهراً به همین کتاب نظر دارد. تحقیقات کوالوسکی در این زمینه و نیز راجع به تاریخ خانواده، مورد تأیید و تحسین انگلس بوده است؛ ولی در سایر مسائل و بخصوص در قلمرو عقاید اقتصادی و سیاسی و روشهای عملی، اختلاف عمیقی بین نظریات آن دو وجود داشته است، بطوری که از نظر سیاسی - اجتماعی تقریباً در دو قطب مخالف قرار داشته‌اند. (م.خ.)

۱۱. «زادروگا» - Zadruga یا Zadrouga در میان اسلاوها به اتحادیهٔ خانوادگی اطلاق می‌شود که در رشته‌های مختلف استحصال و بخصوص برای بهره‌برداری از قلمروهای کشاورزی تشکیل می‌گردد. - انسپکولیدی: طریقهٔ «زادروگا» محتملاً طریقهٔ رایج در میان تمام اسلاوها در دورهٔ ماقبل تاریخ بوده است. در این طریقه، حق مالکیت اموال غیر منقول به خانواده یا طایفه تعلق داشته است. جمیع اعضای خانواده در کار کشت و زرع زمین شرکت می‌جسته‌اند و تمام محصولات از آن جماعت خانوادگی بوده است. این سازمان در میان چکها و لهستانی‌ها نیز به نام «رودینی ندیل Rodinny nedil» (اموال اشتراکی خانوادگی) وجود داشته است و امروزه نیز جزئا در میان بلغارها و روسها برقرار است. طریقهٔ مذکور در کشورهای مختلف اسلاو برخی آثار قضائی از خود برجای گذاشته است، از قبیل مسئولیت مشترک ساکنان یک دهستان و حق انتفاع عمومی دهکده نسبت به مراتع و جنگلها، و آثاری دیگر. در حال حاضر فقط در میان اسلاوهای جنوبی است که «زادروگا» به نحو کامل به حیات خود ادامه می‌دهد. زادروگای اقوام «صرب - کروات» یک اتحادیهٔ اقتصادی مرکب از چند خانوادهٔ کشاورز است که از نسل نیای واحدی هستند. این زادروگاها می‌توانند تا پنجاه عضو هم داشته باشند و گاه نیز اعضای آنها از عده‌ای انگشت شمار تجاوز نمی‌کنند. فی‌المثل یک زادروگا ممکن است از پدر، مادر و یک فرزند تشکیل یابد. در صورت اخیر، سازمان مذکور «اینوکوسنا - Inokosna» نامیده می‌شود. مالک، خود «اینوکوسنا» است و پدر که فقط عهده‌دار ادارهٔ امور است ممکن است از سمت خود برکنار گردد. در واقع اعضای بالغ (رشید)، رئیس خود را که «استاره‌شینا Staréchina» یا «دوماچینا - Domatchina» نامیده می‌شود، آزادانه انتخاب می‌کنند. یک عضو بالغ هر لحظه می‌تواند از جماعت خارج شود و رسد خود را از اموال اجتماعی مطالبه نماید. - نقل از لاروس قرن بیستم - جلد ششم - صفحهٔ ۱۱۱۹ - ذیل لغت - م.خ.

12. F. Engels: (Au sujet de la «Marche». Annexes de «L'origine de la Famille, etc.» Ed. Sociales. Paris 1966, p.p. 305.

۱۳. «زادروگا» را می‌توان «دوستانه» ترجمه کرد. (فریدریش انگلس)

۱۴. «برانسوو» - bratsovo - به معنی «برادری» است. (فریدریش انگلس) یادآوری: هر دو توضیح فوق به صورت جملهٔ معترضه جزء متن بوده است؛